



اشاره:

متن حاضر، سخنرانی استاد حسن رحیم‌پور ازغدی است که به مناسبت شب هفت علامه مصباح در مشهد ایراد گردید.

## آیت‌الله مصباح و مفهوم دموکراسی در جمهوری اسلامی

جمله ای از میان سخنانشان استخراج می کردند که «اصلاً مردم چه کاره هستند که بخواهند تعیین بکنند». البته چنین جمله ای را از بین هزاران صفحه مطلب علمی بیرون کشیدن، خلاف اخلاق و منطق علمی است. بنده معتقدم بزرگترین نقطه ضعف و خسارت در جامعه ما محدودیت کرسی های نظریه پردازی و نقد و مناظره است. درحالیکه این مساله می توانست باعث شکوفایی صدها صاحب نظر و تئوری پرداز در عرصه های مختلف فقه، اصول، فلسفه، کلام، عرفان، تفسیر، حدیث و ... باشد. در دانشگاه نیز می تواند چنین کرسی هایی داشته باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم  
محضر سروران و اساتید مکرم برادران عزیز از حوزه و دانشگاه درود و سلام می فرستم. در این فرصت به یکی از نظریات و دیدگاه های آیت‌الله مصباح رحمة الله علیه در حوزه فلسفه سیاسی اشاره می کنم. این نظریه معرکه آراء و تنش شد و هیچ گاه دقیق بررسی نشد و مخالفین و موافقین، آن را دقیق بحث نکردند. ایشان نیز یا فرصت نکرد یا نیاز به توضیح بیشتر ندیدند.  
به ایشان نسبت می دادند که «اساساً انتخابات ضد اسلام است و هر کس قائل به دموکراسی و مردم سالاری باشد، مشرک است». یا

## امتیازات آیت الله مصباح در نظریه پردازی و مناظرات علمی

### ذهن منسجم

علت اینکه نظریه ها در حوزه و دانشگاه به طور صحیح طرح و بررسی نمی شود، اولاً به این دلیل است که افراد متخصص در حوزه های فقه و اصول و فلسفه و کلام و تفسیر و حدیث، خیلی اندک اند. در تمام حوزه های علمیه اغلب فضلاء تک بعدی هستند. یا در فقه و اصول مهارت دارند یا در مباحث قرآنی. در دانشگاه نیز همینگونه است. بهترین های اساتید رشته های علوم انسانی، غالباً در همان رشته خودشان مثلاً سی چهل کتاب خواندند و دکتر گرفتند. بنابراین علت اول این است که اذهان جامع در حوزه و دانشگاه بسیار کم داریم. به فرموده حضرت امام علیه السلام: «مثل معروفی بود که می گفتند ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل. شیخ ما می فرمود: ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است.» متأسفانه اکثر افراد در حوزه و دانشگاه، ملا نیستند و به دنبال زندگی خودشان هستند.

ثانیاً صاحبان نظر در حوزه و دانشگاه، علی رغم اطلاعات و علوم کافی، فکر و ذهن منسجمی ندارند. وقتی گفته می شود نظر شما در آن موضوع خاص چیست؟ بسا نظری بدهند که با نظر دیگرشان در حوزه دیگر ناسازگار باشد و حتی تناقض داشته باشد. خود آن شخص نیز متوجه نمی شود.

ثانیاً آنهایی هم که در چند رشته ملا هستند، ذهنشان معمولاً منسجم نیست و تناقض زیادی در کلامشان وجود دارد.

ثالثاً اگر ذهنشان منسجم است، زبانشان منسجم نیست؛ یعنی در صدر و ذیل سخنان یا کتابشان، تناقض گویی و پراکنده گویی پیدا می کند. اینکه بر اساس یک چپش منطقی و با مبنای صحیح شروع کنند و ادامه بدهند و از اصول به فروع و از ریشه به میوه برسند، چنین افرادی در ده دوازده رشته علوم انسانی بسیار معدودند.

اما باید گفت در زمان ما آقای مصباح بود که دقت نظر و ذهن منسجم داشت و در دوازده رشته علوم انسانی، نظریه پردازی کرد. کسانی ارزش بعضی از نظریات ایشان را می فهمند که در آن حوزه ها سال ها کار کنند و بفهمند چه پرسش هایی مطرح است، چه مکاتبی مطرح است، چه دیدگاهی مطرح است.

### تواضع

مساله دیگر تواضع ایشان بود. ایشان نه تنها دست اساتید خود، بلکه دست هم دوره ای های و رفقای خود را می بوسید. معتقد بود عالم و باتقوا هستند؛ خادم و مفید هستند. خم می شد دست اینها را می بوسید. اینها مطالب کمی نیست. واقعا آقای مصباح ذره ای جاه طلبی و ریاست طلبی نداشت. آدم دقیق و منسجمی بود. آدم منصف و تقدیری بود.

### نقد پذیر

من ایشان را پنج شش جلسه بیشتر ملاقات نکردم. یک جلسه یادم است فقط برای نقد ایشان رفتم. یعنی از اول تا آخر من به ایشان اعتراضات علمی می کردم که این حرف شما غلط است به این دلایل. یا چرا راجع به فلان مساله اینگونه گفتید؟ یک لحظه ندیدم ایشان چهره اش بگیرد و ناراحت شود که تو کی هستی که آمدی اینجا به

من نقد می کنی؟! أبداً. دقیق گوش می کرد. کار نداشت کیست، دقت می کرد چه می گوید؟ یکی یکی هم جواب داد.

### غیرت دینی

نکته دیگر اینکه معمولاً افراد بدون تعصب و خودخواهی و جاه طلبی و باندبازی بحث نمی کنند. یعنی طمع غیر علمی دارند؛ حتی در داخل حوزه. جلسه ای در خدمت ایشان بودم. درباره مسائل حوزوی صحبت می کردند و می گفتند: آقا شما فکر نکنید اینجا هم به لحاظ معنوی مسئله درست است! حتی تعبیر ایشان با لبخند این بود که ایمان به خدا و آخرت زیاد نیست. در همین حوزه هم رجالی داریم که رفتارشان بگونه ای نیست که نشان دهد اینها واقعاً برای خدا و آخرت دارند عمل می کنند؛ چه برسد به خارج از حوزه.

حتی من گفتم شما چرا وارد بحث های سیاسی روز شدید؟ شما یک منبع فکری هستید. ایشان گفت: من که نمی خواستم وارد بشوم. ادعای سیاسی که ندارم؛ ولی وقتی دیگران به وظیفه شان عمل نمی کنند، مجبور می شوم بیایم. ایشان می گفت من از باب واجب کفایی وارد این قضایا شدم. خودم هم قبول دارم که آدم درس و بحث حوزه هستم و آدم سیاسی نیستم. اما ولی وقتی می بینم خطرها و تهدیدها جدی است، ورود می کنم.

در همان دهه هفتاد که ایشان در نماز جمعه سخنرانی داشت، بعد هم جلوی نماز جمعه هایش را به یک شکلی گرفتند، ایشان می گفت: من دغدغه قدرت که ندارم. نه شغلی داشتم، نه از کسی می خواهم شغلی به من بدهد! ولی مسئله دین است.

### دقت و تشخیص به موقع

نکته بعدی در مورد ایشان، دقت و زودفهمی است. دقت نظر ایشان را خیلی ها ندارند. بعضی ها دقت دارند و مسائل را زود می فهمند و تشخیص می دهند. جریان هایی را که در قم و تهران و سایر جاها بود می فهمیدند، اما می دیدند مصلحت شخصی آنها نیست موضع بگیرند و حرفی بزنند؛ چون می دانستند اگر چیزی بگویند یک موج قوی رسانه ای و ژورنالیستی علیه آنها راه می افتد. انواع تهمت ها و افتراها. من از اشخاص مشهور و انسان های خوب، کسانی می شناسم. همه شما اینها را می شناسید. خاطراتی از اینها از دهه هفتاد دارم که می فهمیدند یک خلأیی است و باید جواب داده شود. می گفتیم بیایید در صحنه برای مجله «کتاب نقد» مطرح کنید. می گفتند نه ما حوصله دردسر نداریم. اما آقای مصباح، نه؛ از دردسر برای دین فرار نمی کرد. می گفت من سختم را می گویم. هرچه هم فحش می دهند، بدهند. مشغول «فحش درمانی» هستم! نقد علمی و طلبگی داشت؛ ادعایی هم نداشت که همه حرف هایش صدرصد درست است. منتهی به جای نقد و پرسش علمی، به جای دقت و انصاف، شروع کنی تهمت زدن، فحش دادن، تا طرف از رو برود یا خجالت بکشد. ما این احساس مسئولیت هم در خیلی ها نمی دیدیم که متوجه مسائل بودند، می فهمیدند ولی وارد نمی شدند.

عرض کردم از تهران و قم، از بزرگان حوزه و دانشگاه، کسانی که متدین و مثلاً انقلابی هستند، در آن دهه هفتاد چیزهایی دیدم که

و کشیش‌ها، روی زمین هایشان که یک پنجم اروپا برای کشیش‌ها بود، کافر و مه‌دورالدم شدم. مدام هم می‌گفتند آخرت و زهد؛ از همه هم بیشتر می‌خوردند! به خودم می‌گفتم: وقتی علیه مسیح می‌گویم، هیچ نمی‌گویند؛ لابد علیه کلیسا هم بگویم، قطعاً چیزی نمی‌گویند. نمی‌دانستم که اینجا داغ می‌کند.

این مشکل برای بعضی دیگر هم وجود دارد. چه در حکومت، چه در دانشگاه، چه در حوزه؛ اگر علیه همه میانی و حقیقت و عدالت و توحید، هرچه بگویی نه اینکه استدلال عیبی ندارد، مزخرفات بگویی، تهمت بزنی، دروغ بگویی، از کنارش عبور می‌کنند؛ آزاد اندیش هستند؛ غیرت ندارند. اما اگر یک چیزی بگویی که به پرقبای خودشان بخورد و آتوربته و منافع آنها زیر سوال برود، دیگر همه شمشیرها را می‌کشند! ایشان از جمله افرادی بود که دنبال اسم و رسم و مرید و عنوان برای خودش نبود. آقای مصباح واقعاً درد دین داشت ولو اینکه شما و بنده مخالفش باشیم. من خودم همین الان در مواردی بعضی نظریات آقای مصباح را نقد دارم؛ منتهی نقد طلبگی و علمی. ولی اینها مگر باعث می‌شود توهین آمیز برخورد کنی؟! شما در تمام حوزه قم و مشهد و اصفهان و نجف و تهران و کجا و کجا، چندتا مثل آقای مصباح دارید؟ ایشان در فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی و ایپستمولوژی، دقیق‌ترین حرف‌ها را در حوزه علمیه زده است. در مباحث فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه علم، فلسفه دین، فلسفه سیاست، هزاران صفحه مطلب دارد.

### آسان‌سازی مطالب سخت فلسفی

قبلاً هم عرض کرده بودم ایشان مطالب بسیار سخت و پیچیده را آسان کرد. بعضی از مباحث انتزاعی عقلی را آسان کرد؛ مفهوم کرد؛ روشن کرد. اصلاً به نظر من یکی از خدمات بزرگ آقای مصباح این بود که فلسفه اسلامی را با شقوق مختلف آن به فلسفه‌های مضاف تبدیل و تجزیه کرد؛ یعنی آثار و لوازم فلسفه. در حوزه فلسفه اخلاق، در حوزه فلسفه حقوق، فلسفه سیاست؛ یعنی آثار فلسفه را آورد و به طور منطقی نشان داد. یعنی آن منبع را وصل کرد به زمین‌های لم‌بزرع؛ زمین‌هایی که اصلاً کشت نشده بود. کسی در حوزه‌ها حرفی نزده بود.

در این دوره جدید، مرحوم علامه طباطبایی را باید پدر این جریان دانست و شاگردان ایشان مثل آقای مطهری حرکت عظیم و نقش مهمی در انتقال این جریان عظیم فکری عقلانیت اسلامی به عرصه‌های مختلف نظام‌سازی تمدن‌سازی و علوم انسانی و علوم اجتماعی داشتند. در بعضی مسائل روز که در زمان آقای

می‌فهمیدند چه جریانی، چه فکری، چه معنا و آثاری دارد، می‌فهمیدند یک عده‌ای دارند بازی می‌خورند، و می‌توانستند کاری بکنند، قلمی بزنند، حرفی بزنند؛ اما هیچ نگفتند تا محترم بمانند. به فکر آینده خودشان بودند، به فکر خدا و آخرت و دفاع از حق نبودند.

خیلی از علما در حوزه و دانشگاه هستند، یک مسئله و یک خطر فکری را یا نمی‌فهمند، یا خیلی دیر می‌فهمند. یک نمونه‌اش این جریانی که در دهه هفتاد تحت عنوان نواندیشی دینی مطرح شد. آن زمان‌ها که نمی‌گفتند ما قرآن را هم قبول نداریم، وحی و عصمت هم نیست. آن زمان با پوشش عرفان و معنویت، میانی نبوت و شریعت زده می‌شد. من آن موقع قم بودم. همان تیپ‌هایی که از آن طرف قم می‌آمدند، با آنها گمده‌هایی داشتیم که همه شما آنها را می‌شناسید. الان آمریکا و انگلیس هستند؛ شاگردهای فاضل که فلسفه و عرفان و کلام و فقه خوانده بودند، اینها متوجه نمی‌شدند نواندیشی دینی چه می‌گوید. من در جلسه، گاهی می‌گفتم آقا ایشان دارد میانی نبوت را می‌زند، عیبی هم ندارد. ولی بفهمید و بحث طلبگی کنید؛ می‌گفتند نه آقا! این چه ربطی دارد؟ کجایش میانی نبوت است؟

کم بودند کسانی مثل آقای مصباح که آن موقع فهمیدند و گفتند اینها اصلاً اصل نبوت و عصمت و اینکه این وحی کلمه‌الله هست را قبول ندارند. اینها مسلمان نیستند. هیچ کس نه می‌شنید، نه می‌فهمید، نه باور می‌کرد، و نه می‌خواست اقدامی بکند. بیست سال گذشت. دهه ۹۰ خود اینها چند نفرشان گفتند این قرآن، کلام الله نیست. اینها مجازاً کلام الله هست؛ نه حقیقتاً. اینها را خود پیغمبر گفته، منتهی چون آدم معنوی است، انگار اینها حرف‌های خداست! عصمت معنی ندارد. کسی مثل مصباح، بیست سال زودتر می‌فهمد؛ کسانی هم جزو بزرگان حوزه و دانشگاه هستند، تا آخر هم نمی‌فهمند. بعضی‌ها هستند که اگر فکر کنند خودشان نقد شدند، صدای وا اسلامشان بلند می‌شود، ولی علیه قرآن و دین و پیغمبر خدا و اهل بیت اگر کسی چیزی بگوید، می‌گویند نه! حالا معلوم نیست یا مهم نیست.

قاراسموس می‌گفت من هر وقت به مسیح و مریم در نوشته‌هایم اهانت می‌کنم، کلیسا هیچ چیزی نمی‌گوید. پاپ کلیسا و کشیش‌ها و کاردینال‌ها هیچ نمی‌گویند؛ نصیحتی و خنده‌ای! ولی تا آمدم علیه کلیسا و خودشان چیزی نوشتم، تکفیر شدم! قاراسموس از پدران اومانیسیم جدید است. می‌گفت من خود مسیح و انجیل و مریم را زیر سوال بردم، اینها از کنارش عبور می‌کردند. اما وقتی شروع کردم به زدن کلیسا و پاپ



من ایشان را پنج شش جلسه بیشتر ملاقات نکردم. یک جلسه یادم است فقط برای نقد ایشان رفتم. یعنی از اول تا آخر من به ایشان اعتراضات علمی می‌کردم که این حرف شما غلط است به این دلائل. یا چرا راجع به فلان مسأله اینگونه گفتید؟ یک لحظه ندیدم ایشان چهره‌اش بگیرد و ناراحت شود که تو کی هستی که آمدی اینجا به من نقد می‌کنی؟! أبدا. دقیق گوش می‌کرد. کار نداشت کیست، دقت می‌کرد چه می‌گویی؟ یکی یکی هم جواب داد.

مطهری این سوالات مطرح نبود، آقای مصباح جلودار بود. ولی ایشان اولین کسی است که در حوزه‌ها وارد بعضی از این مباحث شده و از پس آن خوب برآمده است.

ایشان در حوزه فلسفه اخلاق، نظریه «ضرورت بالقیاس» چند نظریه هست. درباره اخلاق شاید هیچ کدام به اندازه این نظریه ضرورت بالقیاس که ایشان مطرح می‌کند، پاسخ پنج پرسش اصلی در حوزه اخلاق، نسبییت اخلاق، ثبات اخلاق، مبانی اخلاق و منابع اخلاق از پس آن بر نیامده باشد.

### انتخابات و دموکراسی

در حوزه فلسفه سیاسی هم ایشان بحثی داشت و می‌گفت این شیوه انتخاب‌هایی که در دنیا هست، حتی نوع مشروع آن که در ایران است، اشکالاتی دارد که نه به قدر کافی عقلانی است، و نه به قدر لازم مردمی. حرفش این بود. من البته بحث ایشان را قبلاً شنیده بودم، ولی پیگیری نکرده بودم. ایشان در کتاب «حقوق و سیاست در قرآن» آن نظریه خودش را به تفصیل ارائه داده است. من خیلی خلاصه سعی می‌کنم جمع بندی را بگویم که ایشان چه می‌گفت. البته ممکن است وقتی فهمیدیم ایشان چه گفت، اشکال طلبگی کنیم، ولی باید بفهمیم طرف چه می‌گوید.

### اشکال اصلی بر دموکراسی

اشکال اصلی آقای مصباح در حوزه دموکراسی این بود که دموکراسی با مبانی غیردینی، از دموکراسی یونانی تا لیبرال دموکراسی که ما به نام دموکراسی غربی می‌شناسیم، اولاً در بسیاری از کشورهای جهان اسمش هست، خودش نیست. یعنی از دل این دموکراسی، هیتلر بیرون آمده، بوش و اوپاما و ترامپ آمده. رهبران رژیم صهیونیستی با همین دموکراسی آمدند. محصول مدینه فاضله دموکراسی غیرمتعهد به ضوابط الهی و اخلاقی و عدالت، همین است که می‌بینیم. صدماتش با صدمات استبداد و دیکتاتور فردی یا استبداد اقلیت، از جهاتی متفاوت است اما کمتر نیست. ایشان می‌گوید دیکتاتوری، حکومت طاغوت است. اینکه یک شخص یک گروه، یک اقلیت، یک قبیله یا نژاد و خانواده‌ای، یک صنفی ولو روحانی، آنگونه که دلشان بخواهد بر دیگران حکومت کنند! این طاغوت و استبداد است و ایشان می‌گوید ما تمام حکومت‌های عالم را بر همین اساس، استبدادی می‌دانیم. بحث دموکراسی آنجا که صادقانه و درست طرح شده نیز استبداد است؛ یعنی استبداد اکثریت! استبداد اکثریت همان عوام سالاری است و مبنایش هم عوام فریبی است. هر کس بیشتر بتواند اکثریت عوام را فریب بدهد، سوارشان می‌شود! ظاهرش مردم سالاری است، باطنش مردم سواری! بقیه هم اقلیت هستند و هیچ حقی ندارند و استبداد اصلاً به حق و عقل کار ندارد. دیکتاتوریشان واضح است. دیکتاتوری، دیکتاتوری است؛ چه دیکتاتوری عوام، چه دیکتاتوری خواص. چه اکثریت، چه اقلیت.

و بعد ایشان می‌گوید: شما ببینید از دل این دموکراسی‌های غربی، چه جانورانی بیرون آمدند! همان دیکتاتورهایی که اگر انتخابات نبود گاهی سوار می‌شدند، از طریق صندوق‌ها بیرون می‌آیند و تمام جنایات را

همین‌ها انجام می‌دهند. اینها چه فرقی دارند با فرعون و نمرود و قارون و فلان و فلان؟ همه مثل هم هستند. اسمش مهم نیست، مهم کاری است که انجام می‌دهند. ایشان می‌گفت کارشان یکی است؛ یعنی کاری که ترامپ با رأی اکثریت انجام می‌دهد، یا هیتلر با رأی اکثریت انجام می‌دهد، چه تفاوتی با کار یک دیکتاتور دارد که بدون انتخابات سر کار آمده است؟ اسمش فرق می‌کند رسمش یکی است.

### اشکال دوم دموکراسی

اشکال دیگر اینکه این مبنا برای دموکراسی که هرکسی به طور مطلق و مستقل از خداوند، مالک مطلق خودش و سرنوشت خودش است و صاحب حق مطلق است، این حرف یعنی چه؟ می‌گوید: شما یا موحد هستید یا ملحد و مشرک. بله؛ اگر یک ملحد بگوید من مالک مطلق سرنوشت خودم هستم، یعنی هر کاری دلم بخواهد و هوس کنم می‌توانم با خودم و با دیگران انجام بدهم، این منطقی است. اما در نگاه توحیدی که شما مالک مطلق جان و بدن خودت هم نیستی، اینها امانت است. اگر مالک مطلق بودی، حق خودکشی داشتی. چرا خودکشی حرام است، چون خودکشی یک قتل است. مثل قتل دیگری است؛ فرقی نمی‌کند. قاتل خود و قاتل دیگری مساوی است. اگر شما مالک مطلق سرنوشت خود مستقل از خداوند بودی، شما باید حق کشتن می‌داشتی. اما در نگاه توحیدی، شما حق نداری حتی آبرو و کرامت خودت را هم ببری. حرام است. به انگشت خود هم نمی‌توانی صدمه بزنی، چون مال تو نیست. اموال خود را حق نداری ضایع کنی و دور بریزی و آتش بزنی. حق نداری.

ایشان می‌گوید: در نگاه توحیدی ما مالک مطلق سرنوشت خودمان نیستیم؛ بلکه مالک مشروط هستیم. اصلاً مالک نیستیم، بلکه امین خدا هستیم. اینکه می‌گوید دموکراسی غربی مشرکانه و شرک آمیز است، مبنایش همین است. نه اینکه کل انتخابات و صندوق رأی و دموکراسی شرک است؛ بلکه باید مشروط باشد. اصلاً شما وقتی «مردم سالاری» را مقید به قید «دینی» می‌کنید، یا «جمهوری» را مقید به «اسلامی» می‌کنید، یعنی چه؟ یعنی همین.

### سوء برداشت‌ها

اینکه ایشان می‌گوید: «مردم مگر چه کاره اند که دخالت کنند؟» کجا گفته است؟ نباید اینگونه سوء برداشت و سوء استفاده شود؛ باید دقت کنید. من قبلاً این بحث ایشان را نخوانده بودم. رفته دقیق خواندم که خدمت شما عرض کنم، درست همان نقطه‌ای که «مردم کاره ای نیستند»، رفته دقیق نگاه کردم. این تکه را من اصلاً ندیده بودم. مردم چه کاره اند، یعنی «انسان در برابر خداوند چه کاره هست؟» و این سخن هر مسلمانی است. اگر مسلمانی، موحدی باشد و بگوید من اصلاً به خدا کار ندارم و هر طور دلم بخواهد زندگی می‌کنم، خب مسلمان نیست. معلوم است مشرک است. این در مسائل خصوصی است؛ چه رسد به مسائل اجتماعی، سیاست، اقتصاد و... که مطلب روشن است.

با نگاه توحیدی، واقعاً من و تو، همه ما با هم، در برابر خدا چه





### ثمره دموکراسی غربی

بنابر این نظریه رایج دموکراسی غربی بر همین مبناست که هر کسی، مستقل از خداوند و عدالت و شریعت و معاد و قیامت، هر کار دلش بخواهد می تواند انجام دهد. مالک مطلق سرنوشت خودش است. این حق وقتی در سطح جامعه به شکل اکثریت تکثیر می شود، معنایش این می شود که اکثریت یک جامعه هر کاری دلش بخواهد می تواند با خودش یا اخلاق و عدالت و... انجام دهد.

اصلاً رأی بدهند ازدواج همجنس با همجنس، قانونی شود! طبق این مبنا می توانند؛ چرا نتوانند؟ وقتی مالک مطلق سرنوشت خودش هست هر کاری دلش می خواهد می تواند بکند. این در نگاه دینی، اگر الحاد نباشد، شرک است.

طبق این مبنا وقتی شما داری به کسی به عنوان رئیس جمهور، نماینده مجلس، شورای شهر، خبرگان و ... رأی می دهی، یعنی شما یک «حق حاکمیت» و «حق تعیین سرنوشت مطلق» داشتی و شخصاً داری بدون هیچ نسبتی با شریعت الهی و به طور دل خواهی به هر کسی بخواهی «تفویض» کنی. اصلاً می دانیم آدم فاسدی است، ولی دلمان می خواهد او بر ما حاکم شود! طبق این مبانی دموکراسی، می شود. مشکل مشروعیت هم پیدا نمی کند. اما طبق مبنای مسلمانی نمی شود. شما نمی توانی هر کسی را به حاکمیت بر خودت قرار دهی. نمی توانی مجلس و قوه قضائیه و قوه مجریه و مدیریت شهر را به هر کسی بدهی. یا بچه ات را به دست هر معلمی بسپاری. حق نداری هر کسی را بر سرنوشت خودت، چه رسد به جامعه مسلط کنی.

در نظریه دموکراسی غربی، حاکمان حق حکومتشان را به طور مطلق از انسان ها می گیرند. از همین کسانی

کاره ایم؟ ما هیچ کاره ایم؛ عبد هستیم. ایشان می گوید این عبودیت نسبتش با دموکراسی چیست؟ این خیلی سوال خوبی است. کجای این سوال اشکال دارد؟ می گوید شما از یک طرف می گویی ما عبدیم، ما تسلیم حقیق، تسلیم خداییم؛ از یک طرف می گویی دموکراسی، یعنی هر چه اکثریت بگویند، به هر شیوه ای! نسبت این دو فکر چیست؟ دموکرات مسلمان یعنی چه؟ فقط یک جور این نسبت قابل فهم و مورد قبول است که رضایت و اراده من و ما و اکثریت، به شرط رضایت الله باشد؛ رضی العامة بشرط رضی الله. رضی العامة و رضی الناس در چارچوب رضی الرب. رضایت مردم تماماً نقش و دخالت دارد، اما در چارچوب خداوند و شریعت الهی؛ و الا شما دموکرات هستی، نه مسلمان. صریح تر از این سخن را خود حضرت امام تت گفت. امام می گفت حتی به رئیس جمهور اگر همه هم رأی دهند، تا ولی فقیه امضاء نکند مشروعیت ندارد. همان امامی که می گوید «مجلس در رأس امور است»، و مردم باید مسئولینشان را خودشان انتخاب کنند، در عین حال می گوید رئیس جمهور باید به تایید ولی فقیه باشد. اصلاً زمانی که حکم بازرگان را داد، آن موقعی که نه انتخاباتی بود، نه صندوق رأی، ایشان گفت به خاطر اذن شرع و هم به خاطر اینکه مردم من را قبول دارند؛ هردو را ذکر کرد. یعنی آنهایی که دموکرات هستند، مردم من را قبول دارند؛ آنهایی که متشرع هستند و به شریعت الهی کار دارند، من به دلیل شرعی ولایت دارم. یعنی من به دلیل اینکه خدا به من اجازه داده، شریعت اجازه داده، و هم به دلیل اینکه مردم من را قبول دارند، شما (بازرگان) را به عنوان رئیس دولت موقت منصوب می کنم. به شرطی که بانندی و جریانی و تشکیلاتی عمل نکنی. این شرط را هم گذاشت. شرطی که مرحوم بازرگان عمل نکرد.

مردم چه کاره اند، یعنی «انسان در برابر خداوند چه کاره هست؟» و این سخن هر مسلمانی است. اگر مسلمانی موحدی باشد و بگوید من اصلاً به خدا کار ندارم و هرطور دلم بخواهد زندگی می کنم، خب مسلمان نیست. معلوم است مشرک است. این در مسائل خصوصی است؛ چه رسد به مسائل اجتماعی، سیاست، اقتصاد و... که مطلب روشن است.

که هر کاری دلشان بخواهد می توانند با خودشان و با جامعه انجام بدهند. می گوید بر مبنای این دموکراسی، این حرف درست است. مشروعیت حاکم فقط ناشی از خواسته و اراده و تشخیص و هوس من و توست. یعنی اگر ما به یک کسی رأی دادیم و هوس کردیم و خواستیم فلان کار را انجام دهد ولو برخلاف شریعت و عدالت باشد، بنابر دموکراسی می تواند انجام دهد؛ اما در مردم سالاری دینی و اسلامی حق ندارد.

مثلاً الان همه ما توافق کنیم که به یک نفر از حضار این جلسه ظلم و اهانت کنیم. چرا نشود؟ حق با اکثریت است دیگر. حتی بالاتر؛ اگر خود آن شخص هم بگوید من خودم هم موافق هستم به من توهین و ظلم کنید؛ دیگر نور علی نور می شود! اما در نگاه اسلامی، اگر تمام این جمع حتی خود آن شخص توافق کنند که اهانت و ظلم کنند، چنین حقی ندارند. تو چه کاره هستی؟ خدا اجازه نمی دهد. کرامت انسان مگر دست توست؟ کرامت خودت هم برای تو نیست. چرا در روایت می گویند مهمانی که دعوت نشدی، نرو؟ چون تحقیر می شوی. چون کرامت تو مهم است. می گوید ذلت نشان نده، گدایی نکن، نیاز داری اما خودت را کوچک نکن. به فقیر می گوید صبر کن. یعنی کرامت خودت را حفظ کن.

آقای مصباح می گوید این مبنای دموکراسی در لیبرال دموکراسی، خط قرمزی به نام کرامت، عدالت، شریعت، ارزش های اخلاقی و... ندارد. هر چه دلمان می خواهد. اما در نگاه مردم سالاری دینی، شما مطلق حق حاکمیت بر جامعه را نمی توانی به یک شخص خاص تفویض و واگذار کنی. چون اصلاً خودت هم این حق را نداری. بر همین مبنا می گوید «مردم مگر چه کاره اند که چنین کاری حق داشته باشند انجام دهند». بله؛ چه کاره اند؟ مگر انسان می تواند علیرغم فرمان خداوند حرفی بزند عملی بکند؟ بله مشرکین این حق را برای خودشان قائلند. کافر قائل است مؤمن نمی تواند چنین حرفی بزند.

پس باید مؤمن تعریف خاصی از دموکراسی و مردم سالاری داشته باشد. شرایطی برایش قرار دهد. بعد ایشان یک راه عملی در اینجا داده است. اصلاً من خواهش می کنم رفقا به عنوان استاد و مدرس دانشگاه و حوزه این را توجه کنند. اصلاً این را نقد کنند؛ ولی قبلش توجه کنیم چه گفته اند. ایشان می گوید که حتی همین مردم سالاری دینی و همین وضعی که در کشور ما هست، یعنی شورای نگهبان و تشخیص صلاحیت ها و نظارت بر انتخابات و... همه نگاه کنید انصافاً چگونه است؟ این دموکراسی که بگوید از بقیه دموکراسی ها درست تر است، در کشور خودمان چه مشکلاتی داریم. ایشان چند سوال مطرح کرده است. می گوید آیا در مسیر انتخابات ها که الان شکل می گیرد، عوام فریبی و خریدن آراء و ترساندن افکار عمومی و بازی دادن مردم و دروغ گفتن و تهمت زدن و... نیست؟ آیا این بیماری ها که در دموکراسی غربی هست، نوع اسلام مالی شده اش همین جا نیست؟ آیا الان این همه انتخابات که ما انجام دادیم، واقعاً شایسته ترین و صالح ترین افراد بالا رفتند؟ عوام فریبی در آن نیست؟ آیا همه اینهایی که در انتخابات مجلس به مجلس رفتند یا کسانی که رئیس جمهور شدند یا کسانی که به شوراهای رفتند، اینها واقعاً پاک ترین و عاقل ترین و کارشناس ترین و متخصص ترین افراد یک جامعه ولو به طور نسبی بودند؟ آیا

باندبازی و قبیله بازی وجود ندارد؟ آیا همانگونه که رؤسای قبائل هزار سال پیش می گفتند با فلان کس بیعت می کنیم و کل قبیله هم با همان شخص بیعت می کردند، امروز اینگونه نیست؟ همین الان رؤسای احزاب لیست می دهند. مردمی که آن حزب را قبول دارند، اصلاً نمی شناسند اینها کی هستند. آن زمان می گفتند رئیس قبیله، امروز می گویند رئیس حزب! این هم یک اشکال.

گاهی عوام زدگی و پشت سر آن عوام فریبی، شرط انتخاب شدن می شود. بحث فساد مالی پیش می آید. یعنی در این سبک انتخابات که ما از غربی ها گرفتیم و سعی کردیم با شریعت آن را تطبیق دهیم، فساد مالی و رشوه و باند بازی و... نیست؟ صریحاً می گویند آقا من اینقدر پول می دهم تا اسم مرا در لیست خودتان بگذارید؛ بعداً جبران می کنم! از کجا می خواهی جبران کنی؟ از جیب مردم؟ یکی از اعضای شورای شهر تهران در انتخابات قبلی، خودش در رسانه ها اعلام کرد که به من گفتند دو میلیارد (آن زمان نه بعد از برجام که پول ارزش ندارد)، دو میلیارد بده تا اسم تو را هم در لیست بگذاریم. خوب بعداً چند میلیارد باید در بیاوری که جبران کنی؟ قرض هایت را چگونه می خواهی بدهی؟ امثال بابک زنجانی و شهرام جزایری در انتخاباتها آمدند کار کردند.

البته در همه نظام ها فساد مالی هست، اما ایشان سؤالش این است که اولاً چه کنیم که انتخابات عقلانی تر و تخصصی تر و علمی تر شود؟ یعنی افرادی که متخصص آن رشته هستند در راس قرار بگیرند. ثانیاً میزان فساد و سوء استفاده اگر صفر نمی شود، به حداقل برسد.

### پیشنهاد مشخص آیت الله مصباح برای سیستم دموکراسی در ایران

ایشان مکانیزمی پیشنهاد کرده که طرح نویی است. تأمل کنید؛ هم ضریب عقل و تخصص در این انتخابات بیشتر رعایت می شود، هم مسئله مشروعیت و عدالت و ضوابط اسلامی. البته خود عقلانیت و تخصص هم یک ضابطه اسلامی است. ایشان انتخاب های چند مرحله ای را پیشنهاد می کنند. این شیوه را می توان در قانون اساسی پیش بینی کرد که از شیوه هایی که از اروپا و آمریکا کپی کردیم، هم معقول تر و تخصصی تر است و هم مردمی تر و مشروعی تر است. آثار آن هم بهتر است.

یکی اینکه؛ به جای اینکه بدون رعایت تخصص ها، هر چهار سال انتخابات کنیم و بعد هم تا آخر چهار سال هر کاری خواست انجام دهد، انتخابات دائمی داشته باشیم. چرا چهار سال یکبار باشد؟ دوم اینکه؛ نظارت دائمی بر همه مسئولین حتی سه قوه وجود داشته باشد. که البته چند گام دارد:

گام اول: به مردم مرتب از بالا لیست ندهید. چون مردم اصلاً نمی دانند اینها چه کسانی هستند. اصلاً مردم با کدام حجت شرعی باید به کسانی که نمی شناسند رأی بدهند که اینها بر ما مسلط شوند؟ اگر رأی داده می شود، صرفاً براساس اعتماد به لیست دهنده هاست. البته می شود برایش یک توجیه شرعی پیدا کرد اما چرا مشروع تر و معقول تر نکنیم؟ چرا خود مردم نباید افراد را بشناسند؟

پیشنهاد ایشان این است ما از کف جامعه محلات، روستاها، اصناف مختلف، که مردم واقعی آنجا هستند، آنها ابتدا نظر بدهند. ایشان می گوید ما دو چیز را باید با هم جمع کنیم: تخصص و تعهد. از خود مردم در سطح اول انتخابات سوال کنیم. از مردم می خواهیم نظر بخواهند که شما در صنف خود چه

انتخاب می‌کند. در واقع با شناخت واقعی خود مردم انتخاب می‌شوند. ثالثاً جنبه امین بودن آنها رعایت می‌شود و ضمانت اخلاقی این افراد بیشتر است.

این اولین مرحله بود. یعنی در مرحله اول در هر محله و روستا و شهر و استان، افرادی از بهترین های فرهنگ و سیاست و اقتصادی و کشاورزی و پزشکی و... انتخاب می‌شوند تا برای مرحله بعد و سطوح بالاتر از بین خود به بهترین ها رای بدهند. خروجی این نوع انتخاب بهترین خروجی جهان خواهد بود. منتخبین و متخصصین، از بین خودشان باز بهترین ها را برای شهر و محل خود انتخاب کنند. در مرحله بعدی منتخبین گروه دوم، از بین خود یکی را برای سطح بالاتر و استانی یا کشوری انتخاب کنند. همینطور تا ریاست قوه مجریه و مقننه. یعنی نماینده های واقعی مردم بر اساس علم و تخصص و تقوا تا پست ها و مسئولیت های مهم و عالی معرفی می‌شوند. یعنی هر چه بالاتر می‌آید، منتخبین از نظر کمی کمتر و از کیفی بالاتر می‌شوند.

اما اگر در جامعه ای که بعضی اسلامی است و بعضی غیر اسلامی اند، انتخاب کننده و انتخاب شونده ترکیبی از مؤمن و مسلمان واقعی و غیر آن باشد، خروجی نیز همین گونه خواهد بود و اهداف نظام اسلامی محقق نخواهد شد. طی چهل سال گذشته همین خروجی حوزه و دانشگاه بودند که در حاکمیت قرار گرفتند و اگر مردمسالاری واقعی نداشته باشیم، وضعیت به همین منوال پیش خواهد رفت. چون مردمسالاری واقعی این است که هر قشری نماینده خود را داشته باشند. آنها رؤسای خودشان را انتخاب کنند. مردمسالاری که بر اساس تخصص و تقوا رعایت شود و پنج شش مرحله را می‌گذرانند.

ویژگی مدل پیشنهادی مردمسالاری آقای مصباح این است که:

اولاً: مردمی واقعی خواهد بود.

ثانیاً: در این شکل از انتخابات، با توجه به دائمی بودن آن، همیشه در چند رده، نیروهای ذخیره وجود دارند. مانند رودخانه ای که دائم نیروهای جدید و کیفی که توسط مردم شناسایی و معرفی شدند، به سطوح حاکمیتی معرفی می‌شوند. مثلاً برای ریاست جمهوری پنجاه گزینه دارید.

ثالثاً متخصصین وارد عرصه حکومت داری می‌شوند؛ وگرنه نماینده غیر متخصص در عین اینکه با فرد متخصص در یک رتبه قرار دارد، اگر رای آوری بیشتری داشته باشد، مسلط می‌شود و مردم باید هزینه اش را بپردازند.

درباره رهبری هم همینطور است و از دل مردم بیرون می‌آید. علما و روحانیت هر محله و شهر و استانی با انتخاب مردم جمع می‌شوند. از بین آنها بهترین ها از نظر علم و تقوا و مدیریت انتخاب می‌شود و در جایی مثل خبرگان جمع می‌شوند. آنها از بین خود باز بهترین را برای رهبری انتخاب می‌کنند.

کسانی را واقعاً قبول دارید که واقعا متخصص و امین و مورد اعتماد شما باشند؟ این سخن را هر صنفی می‌فهمد. مثلاً ما طلبه ها در مشهد می‌فهمیم در بین ما، چه کسانی به لحاظ فضل و تخصص و تقوا بهتر و سرآمد بقیه هستند. بنابراین اصل جمهوریت و انتخابات که مسئولین منتخب مردم، مورد رضایت مردم باشند، حتماً ریشه اسلامی و توجیه اسلامی دارد. اما این شیوه انتخابات که از غربی ها گرفتیم، علیرغم منافعی مشکلاتی دارد. اولاً علم و تخصص دقیقاً در آن رعایت نمی‌شود؛ ثانیاً سلامت اخلاقی ضمانت نمی‌شود. یعنی لزوماً خروجی های این نوع انتخابات، عالم ترین و متخصص ترین و واردترین افراد نیستند. بلکه کسانی هستند که می‌توانند بیشتر افکار عمومی را متقاعد کنند که به اینها رای بدهند. حالا چه عوام فریب یا عوام زده، عقلانیت و علمیت خیلی رعایت نمی‌شود. لذا خروجی این نوع انتخابات ها معمولاً همه جای دنیا حتی در ایران اسلامی، لزوماً همیشه شایسته ترین و کارآمدترین و داناترین و متخصص ترین افراد نیستند. گاهی هستند، گاهی نیستند؛ ضمانتی ندارد.

همچنین از نظر سلامت اخلاقی و اینکه انسان های فاسد و سوء استفاده چی و دزد و دروغگو از درون صندوق ها بیرون نیایند. ما موارد مکرری داشتیم که در همین جمهوری اسلامی افرادی با انتخابات بالا آمدند و بعد دیدیم خائن و جاسوس و فاسد بوده است.

ایشان می‌پرسد چرا باید هر چهار سال یکبار انتخاب کرد؟ می‌پرسد چرا باید مردم به لیست هایی رای بدهند که اصلاً خودشان هم اینها را نمی‌شناسند؟ چرا خروجی انتخابات بسا افرادی باشند که در آن کار اصلاً تخصصی ندارند؟

ایشان می‌گوید همین مجلس را فرض کنید! همه انسان های خوب و مردمی. اما در یک موضوع اقتصادی، فقط باید اقتصاددان ها در آن رای بدهند و رای اکثریت اقتصاددان ها معتبر باشد، نه افرادی که در یک رشته دیگری درس خوانده و اصلاً نمی‌داند اقتصاد چیست؟ چرا این افراد باید رای بدهند؟ بله کمیسیون های تخصصی داریم، اما چرا نظر دیگران به اندازه نظر اینان معتبر باشد؟ طرح نظامی و امنیتی و... هم همینطور.

### جمع بندی

بنابراین پیشنهاد مشخص ایشان، انتخابات چند مرحله‌ای و مستمر است؛ به این شکل که اولاً از کف جامعه و مردم واقعی شروع کنیم تا مردمسالاری مان واقعی باشد. از محلات و روستاها و شهرها و استان ها، هر صنفی بین خودشان سالم ترین ها و متخصص ترین ها را انتخاب کنند. روحانیت، پزشکان، تاجران، دامداران، شورای محلات و... ثانیاً بر اساس علم و تخصص انتخاب شوند. هر صنف و رشته ای متخصص و امین و کارآمد مربوط به همان صنف را



در زمان ما آقای مصباح بود که دقت نظر و ذهن منسجم داشت و در دوازده رشته علوم انسانی، نظریه پردازی کرد. کسانی ارزش بعضی از نظریات ایشان را می‌فهمد که در آن حوزه‌ها سال‌ها کار کنند و بفهمند چه پرسش‌هایی مطرح است، چه مکاتبی مطرح است، چه دیدگاهی مطرح است.

